

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نیاشد تن من مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم ویر زنده یک تن مباد
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

دپلوم انجنیر خلیل الله معروفی
برلین – ۲۶ دسمبر ۲۰۱۰

برگی از کتاب "ارمغان زندان"

قتل میوندوال

دوست ارجمندم، جناب بهاء المک عبدالرحیم زی – فرزند مرحوم "عبدالملک خان عبدالرحیم زی" – کتاب افشاء گر "ارمغان زندان" را تحفه گویا برایم فرستاد. اعلان نشر این کتاب که بخش اول یادداشتهای دوران ۲۲ ساله زندان مؤلف را در بر میگیرد، در ستون "گزارشها"ی پورتال "افغانستان آزاد – آزاد افغانستان" ان شاء الله از حضور اشرف خواننده گذشته است و میگذرد. در حالی که ازین لطف آن عزیز جهانی امتنان دارم، اولین نوشته خود را به استناد این کتاب تقدیم میکنم. البته وقتی سراسر کتاب را مرور کردم، در باره خود کتاب و ارزشش خواهم نوشت :

درین شب و روز که موضوع جنایات "صمد ازهر" – این پرچمی مشهور و از ارکان سرسپرده رژیم منحوس "خلق – پرچم" ، که جنایاتش اظهر من الشمس میباشد – بالاست، بحیث فتح باب صفحه ای را ازین کتاب ممتع و مغتنم، از نظر خواننده عزیز میگذارانم. خواننده گرانقدر و دلسوز به وطن! خوب توجه فرماید که "صمد ازهر" – با آن سابقه نکبتبارش – حالا در حدی جسور و جری گشته، که بر وطنخواهان و عناصر پاکدامن و مبارز ما تاخت و تاز را شروع کرده است. اما پیش از آن:

تاریخ پرتلاطم و آکنده از هزاران لیل و نهار ما، صفحات تاریک و درخشان بسیار دارد. وقتی از "تاریک" گپ می زنم، مرادم روزگاران تیره و تاریست که بر این خاک و مردم آزاده و همیشه "دست به قبضه شمشیر" اش رفته است. و چون از "درخشان" حدیث می گویم، مراد یادآوری از رشادتها و جانبازیهای بی مثال باشندگان سر بکف ماست، که در هر دور و زمانی در برابر تجاوز و تهاجم و لشکرکشیهای بیگانگان قد برافراخته و تا دشمن را نروفته و طرد دیار نکرده اند، شمشیر در نیام نینداخته اند.

این "تاریکی" متوجه فرزندان ناخلف این خاک نیز هست، که یا در خدمت دشمن قرار گرفته اند و یا که خود دست به تطاول بر دامن این خاک و اولاد این خطه تابناک دراز کرده اند. بر اولاد آزاده وطن و خصوصاً بر

آنانی که از تاریخ اندک شنیده اند، این "قد علم کردند" و "رشادتها" معلوم است. ترکیبات قصاری چون "غرور افغانی" و "غیرت افغانی" و "ننگ و ناموس افغانی" و "سلاحشوری افغانی" و ... یادآور همین سنن والای ماست، که در خود عالمی از عمق "تاریخی" و "اجتماعی" را نهفته میدارد. ولی درینجا مجال شگافتن آنها نیست و تنها اشارتی هم، مشکل گشا تواند بود.

وقتی از روزگاران تیره و فرزندان ناخلف این خاک سخن میرود، فی الفور و در رسته اول دوره ستمسالاری "خلق - پرچم" تداعی میگردد؛ روزگاران که تاریکترین گوشه تاریخ ما را میتاباند. البته وقتی از پسوند وصفی "ترین" میگوئیم، بوی "ملطقیّت" از آن به مشام نیاید، چون این بدان معنی نیست، که ادوار پر ادبار پیش و پس از فاجعه ثور، از نظر افتند؛ خصوصاً ادواری که پس از "خلق - پرچم" تا اشغال کنونی، گلوی ما را میفشرد و به انحای مختلف بر مردم و وطن ما گرانی دارد.

فردا که مصادف با ۶ جدی و ۲۷ دسمبر است، اوج فاجعه تاریخ معاصر ما را ترسیم میکند. ۳۱ سال پیش از امروز، دولت استعماری و امپریالیستی روس وطن ما را در اشغال خود آورد و روزگار چنان رفت، که نه از "تاک" نشان ماند و نه از "تاک نشان"؛ نه از "خلق - پرچم" اثر ماند و نه از حامی آن "شوروی امپریالیستی". تاریخ گواه است، که تهاجم بر این خطه پاک همیشه گران بوده، گردن مهاجم را شکسته و نامش را به گورستان نیستی سپرده است!!!!!!

و اینک برگگی که از صفحات ۵۶ - ۵۷ کتاب "ارمغان زندان" نقل میگردد:

»

قتل میوندوال

باری هنوز دو ماه از این کودتای مغرضانه و خودساخته سردار محمد داوود خان نگذشته بود، که وی میوندوال را با عده زیادی از افسران برجسته اردو، مامورین ملکی همچنان زعمای مردم و روشنفکران بازداشت کرد.

بساعت ۸ روز ۲۷ سنبله سال ۱۳۵۲ مرحوم میوندوال را با آن عده دیگری که فوقاً تذکار شد، با لباسهای خواب شان از خانه ها بیرون کشیده به سلولهای همان قسمت قلعه جدید محبس دهمزنگ کابل که من در آن قرار داشتم و بنام قسمت کوتاه قلفی تسمیه میشد، آوردند. قاعدتاً من روزانه از ساعت ۷ تا ۱۱ صبح بخواب میرفتم. بناءً این نقل و انتقال را در وهله اول و وقوع آن نفهمیدم، اما وقتی که بساعت ۳۰: ۹ قبل از ظهر از اتاقی که در مسافت شش متری اتاق من قرار داشت و پنجره آن مقابل پنجره اتاق خوابم واقع بود، صدای غلغله ای را شنیدم. شدت این صدا موجب بیداریم از خواب شد. بالنتیجه فهمیدم که در اتاق مزبور عده ای کسی را زیر استتطاق قرار داده اند. هنوز چند دقیقه ای نگذشته بود که به زبان پشتو چنین دستوری داده شد: «وهی یی!» یعنی بزنیدش! این ضربات که بوسیله باتومها "دنده های" پولیس صورت میگرفت، با چنان شدتی زده میشد، که من

تصور میکردم در آنجا دهقانان بوسیله چوبهای قوی خرمن جواری "ذرت" را می کوبند. درین میان صدای ناله ای را باین کلمات «ای خدایه مَر شوم (خدایا! مردم)» می شنیدم. باز وقتی که ضربه های مذکور خاموش میشد، از میان همان غلغله چنین صدای ناله و شکایت بر می آمد: «خدایه وسوزیدم (خدایا! سوختم)». گویا این عده کثیری که عبارت بود از جگرن عبدالصمد ازهر "رئیس جدید ارکان حریبه قوماندانی عمومی ژاندارم و پولیس آن روز" و عده دیگری از افسران مشهور به "جلادان دستگاه پولیسی کابل" بیشتر ایشان متشکل از کسانی میبود که در دوران حکومت همان میوندوال و حکومت نور احمد اعتمادی در فن شکنجه کاری لقب "بی خدایان" را کسب کرده بودند، به همه حال عمل شکنجه میوندوال از طریق ضربتهای باتوم و شوکهای برقی تا ساعت ۱۱:۳۰ قبل از ظهر آن روز ادامه پیدا کرد. از آنجا که من با صدای میوندوال آشنا بودم، بنا برین از ناله و فغان ناشی از شدت شکنجه وی درک کردم که این فلکزده بناغلی میوندوال است. پس از آن نه شکنجه ای در آنجا صورت گرفت و نه صدائی را می شنیدم. اما دو روز بعد از آن روی پریشانی و دستپاچگی که در مأمورین محبس و افسران مأمور استنطاق دیدم، درک کردم که حتماً واقعه مهمی رخ داده است. چنانچه بعداً فهمیده شد که بناغلی میوندوال زیر شکنجه های بیرحمانه دژخیمان داوودی جان داده است.

گویند: وقتی که میوندوال آن کاغذ بازپرسی را که دژخیمان داوودی(راجع به بعض اعترافات دروغین که از وی بزور گرفته بودند) دوباره برایش ارائه کردند و می خواستند از این طریق به آن اتهامات، علت‌های ساخته و بافته "دیگته شده" خود را نیز بر وی به زور بقبولانند. او آن زمان نه تنها به آنها جواب مطلوب شان را نداد، بلکه همان پارچه ارائه شده را پاره پاره کرده میخواست از بین ببرد. در این گبر و دار دژخیمان داوودی به دستور خود داوود و زیر هدایت ازهر بر وی "مرحوم میوندوال" چنان ضربتهای بیرحمانه را وارد کردند که بالنتیجه او را زیر همان شکنجه های چنگیزی بکشتند. گویند که اگر آن کاغذ مشاهده گردد، خود مصداق این گفته میباشد، زیرا نخست پاره های آن را سرش کرده بعداً از آن عکسبرداری شده است. از آن گذشته سؤالیهای مطول و بی جوابی که بعداً دستگاه پولیس بعد از قتل او به نشر سپردند، نیز مصداق مطالب فوق گفته شده میتواند.»

این سند و دهها دستاویز دیگر بر دست داشتن مستقیم "صمد ازهر" در قتل "هاشم میوندوال" دلالت میکند. اما قتل میوندوال در مقایسه با جنایات بیکران دیگری که گردن این "ملکِ عذاب" و دیگر

سردستان شرمسار "خلق - پرچم" را تا قاف قیامت خمیده نگه میدارد، حکم "کاه" در
مقابل "کوه" را دارد!!!!!!!
بر وطنپرستان است، که جنایتکاران "خلق - پرچم" و جنایتکاران دیگر را هرگز مجال
"سربلند کردن" ندهند!!!!!!!